

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

ماه جمادی الأولى و جمادی الثانیة اختصاص ویژه ای به صدیقه طاهره سلام الله علیها دارد. به این مناسبت مناسب است که صلوات خاصه ای آن وجود مبارک را خدمت شان تقدیم کنیم.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِنْ ظَلَمَها وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّها وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِها اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْها وَ عَلَى أُمِّها صَلَاةً تُكْرَمُ بِها وَ جَهَّ أَبِیها مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ تُقْرَبُ بِها أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِها وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

بحث در این اشکال بود که تمسک به عمومات و اطلاقات صحت معاملات و ایقاعات برای اثبات اعتراف شارع به شخص اعتباری، این تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل هست و این جایز نیست به اتفاق علماء. و حاصل کلام این بود که ما احتمال می دهیم که شارع مقدس در این موارد اصلاً قبول نداشته باشد که با واژه بیع، تجارت، عقد، رهن و و بقیه عناوینی که در عمومات و اطلاقات اخذ شده صادق است. به خاطر چی؟ به خاطر این که ممکن است با نظر عرف در بعض خصوصیات اختلاف داشته باشد. مثلاً می گوید بعت و اشتريت باید از انسان سر بزند. اگر از انسان سر نزد یا از انسان سر زد ولی برای انسان نبود. برای یک امر اعتباری بود. مثلاً برای بانک بود، برای شرکت بود، برای صندوقی بود و امثال ذلك، من اصلاً این را بیع نمی دانم. این بیع نیست پیش من، پس بنابراین شما بخواهی به «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (نساء/29) تمسک کنید تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل می شود.

س: استاد؛ یعنی احتمال می دهیم یک شرط زائدی باشد که شامل این ها نمی شود....

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/06

ج: نه، نه، نه، نه شرط بیرونی، اصلاً در صدق واژه یا ...

س: همان در صدق این که مقومات بیع عند الشارع یک انسان باشد... شبهه مفهومی می شود در این جا؟

ج: آره، فرق می کند. بله، در یک مواردی، احتمال می دهد مثلاً کلمه بیع در نزد او معنایش این است.

س: خب شبهه مفهومی می شود دیگه.

ج: خیلی خب، باشه.

س: خب نه، ممکن است این جوری ...

ج: پس نمی توانیم.

س: بگوییم که نه، ما می دانیم که شارع ملکیت را أخذ کرده ولی مسبقاً چون ملکیت شخص اعتباری را اثبات

نکردیم باز هم شبهه؟؟ 4 شبهه مصدقیه است.

ج: بله، دوتا بیان بود. یا این جور می گوییم. یا می گوییم که آقا، هم شارع و هم مردم قبول دارند که «لا بیع الا

فی ملک» یعنی اصلاً بیع نیست. ماهیت بیع نیست مگر در آن جایی که ملکی در کار باشد یا در آن جایی که

اختیار و سلطه ای در کار باشد. که این کسی که این کار را دارد انجام می دهد مسلط بر این کار باشد، صاحب

اختیار این کار باشد. ولو مالک آن کار به آن معنایی که ملک او باشد نباشد. مثل پدری که اموال فرزند

صغیرش را می فروشد. این جا مالک به معنی دوم هست ولو مالک به معنای اول نیست. و یا وصی مثلاً، وصی

مالک به معنای اول نیست ولی مالک به معنای دوم هست. یعنی اختیاردار این بیع و شرع هست. این هر دو

قبول دارند این را. منتها در یک موردی ممکن است بین عرف و شارع در تطبیق این شرطی که هر دو قبول

دارند اختلاف باشد. عرف می گوید کلب ملک است پس اگر او را فروختند بیع صادق است. اما شارع

می گوید کلب ملک نیست. چون این شرط وجود ندارد پس می گوید بیع صادق نیست. این یک جور است که

هر دو در یک شرطی، در یک خصوصیتی اتفاق دارند به حسب کبروی که این باید باشد تا صدق عنوان بکند.

ولی توی صغری با هم اختلاف پیدا می کنند. یک جا هست که نه، اصلاً شارع ممکن است خلافاً للعرف،

می گوید من قبول ندارم که بیع از هر کسی سر بزند بیع است. من می گویم باید از آدمی سر بزند که برای

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/06

خودش هم دارد این کار را می کند یا برای یک آدم دیگر دارد این کار را می کند. اما اگر آدمی برای یک چیز اعتباری آمد این کار را انجام داد قبول ندارم که اصلاً این نامش بیع باشد. این را قبول ندارند.
س: این احتمال الان برمی گردد به شبهه مفهومی.

ج: برگردد. ولی همین که شبهه مفهومی شد پس تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه اش می شود دیگه. مثلاً مولا گفته «اکرم العالم»، شما نمی دانید، می گوئید من شک دارم که عالم در فرهنگ دینی یعنی کسی که علوم دینی بلد است یا کسی که علوم دینی هم بلد نیست ولی مثلاً موسیقی دان است، عالم صادق است. یا مثلاً ریاضی دان است، صادق است. خب الان شما می توانید به این... اگر شک کردید که عالم در فرهنگ دینی به چه معنا است؟ می توانید به «اکرم العالم» تمسک کنید بگوئید یک عالم ریاضی، ریاضی دان که علوم اسلامی بلد نیست، علوم دینی بلد نیست بگوئید وجوب اکرام می فهمم از او، آن جا هم تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل می شود. حالا این جا اشکال اصلی این است. محقق حائری دام ظلّه اشکالشان این است می گوید فلذا ما به این ادله نمی توانیم تمسک کنیم.

س: کدام مقدمه را از آن چهارتا مقدمه ...

ج: آن مقدمه اولی که گفت که این معنایش معنای عرفی است، فلان است، آن را دارد اشکال می کند. می گوید نه، به قرینه این که این کلام از یک مقنن خاصی دارد سر می زند یعنی من آن چیزی که قبول دارم خودم بیع است، خودم قبول دارم تجارت است و هکذا، من این ها را دارم می گویم احللت، این ها را دارم می گویم «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، این ها را دارم می گویم که استثناء می کنم از «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (بقره/188) این ها را دارم استثناء می کنم. آن که خودم قبول دارم «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»، نه هر چی که عرف می گوید. من به عرف چه کار دارم؟

س: این که دارد قرینه می گوید مخرب اطلاق نیست که توی آن مقدمه دوم ...

ج: نه، دارد به این شکل بیان می کند. خودش دارد می گوید، خودش تصریح فرموده که این تخصص است نه تخصیص است نه تقیید است. خب این فرمایش ایشان.

جوابی که از این کلام داده می‌شود این است که شارع دارد به الفاظ رائج در زبان عربی صحبت می‌کند. حقیقت شرعیه‌ای هم وجود ندارد. مگر اگر هم باشد توی بعضی واژه‌ها مثل صلأه مثلاً یا صوم مثلاً، یا کلمه حج، اگر این‌ها را قبول کنیم حقیقت شرعیه دارد ولی در کلمات دیگر مثل بیع و تجارت و امثال ذلک و الفاظ دیگر؛ شارع بما آنه عرب و عربی این الفاظ را به همان معانی‌ای که در عرف عام عرب دارد استعمال می‌شود در یک معانی دارد استعمال می‌کند. مگر یک‌جایی اقامه قرینه کند که من این واژه را در آن معنا استعمال نمی‌کنم. پس چون خود شارع به عربی دارد صحبت می‌کند. حقیقت شرعی هم نیامده جعل کند این الفاظ را برای معانی دیگر بیاید جعل کند یا یک قیودی در مفهوم أخذ کند که بگوید اگر این قید نبود اصلاً من این مفهوم را مفهوم این واژه نمی‌دانم. این کارها از شارع سر نزده، مگر اگر خیلی پای‌مان را بالا بگذاریم چندتا لفظ هست که شاید شارع این کار را کرده باشد. آن هم و الله العالم که آقایان قبول ندارند. پس حقیقت شرعیه نداریم. و ظاهر این است که شارع در مکالماتی که با مردم دارد به زبان عربی؛ همان قواعد است. از نظر اعراب و بناء و این‌ها همان قواعد را اعمال می‌کند. از نظر مفردات و واژگان هم همان معانی که عندالعرف و مخاطبین هست دارد استعمال می‌کند. وقتی این‌طور شد پس بنابراین وقتی می‌گوید «أحلّ الله البیع»، قهراً معنایش همان است که در لغت و عرف عرب است. تجارت همان معنایی است که در لغت عرف عرب هست. و هکذا بقیه عناوین. خب حالا اگر یک‌جا آمد فرمود که بیع کلب باطل است، این‌جا این‌جور نیست که تخصصاً بگوییم بیع کلب را دارد خارج؟؟؟ 10 دارد تخصیص می‌زند. حتی اگر لسانش این باشد «لا بیع فی الکلب» این یک لسان ادبی است که به این شکل دارد می‌گوید. نمی‌خواهد بگوید که «لا بیع الا فی کلب» یعنی من دارم می‌گویم آن معنایی که بیع در عرف دارد، در مورد کلب صادق نیست به حسب لغت، بلکه می‌خواهد بگوید حکمش را ندارد. منتها به این لسان می‌گوید. این یک لسان ادبی است که به این لسان گفته می‌شود. مثل این‌که کسی بگوید که از آن طرفش چه‌طور می‌گویند «ولد العالم عالم» نمی‌خواهد بگوید «ولد العالم عالم» من می‌خواهم بگویم ولد عالم، چون ولد عالم است واقعاً داخل مفهوم عالم است با این‌که هیچ علمی ندارد. داخل مفهوم عالم است. این را نمی‌خواهد بگوید که، یعنی می‌خواهد بگوید که همان احترامی که

برای عالم مثلاً قائل هستید به فرزندش هم احترام بگذارید چون همان طور که روایت هم داریم «المرء یحفظ فی ولده»، خب این از این باب است. این درحقیقت احترام به او است. مثل این که ما احترام به سادات عظام می گذاریم علاوه بر این که خودشان محترم هستند اما یک وجه مهم آن چیه؟ احترام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، احترام به ائمه هدی علیهم السلام است که اینها مذکر آنها هستند، اینها از نسل آنها هستند. این احترام یعنی احترام، یک معنایش هم احترام به آن بزرگواران است، تجلیل از آنها است. پس بنابراین این که می گوید که «ولد العالم عالم»، اگر گفت «الولد الفاسق من العالم لیس ولد»، یا خدای متعال فرمود «لیس من اهلک» این معنایش این نیست که من در لغت دارم تصرف می کنم که و ولد به کسی می دانم که علاوه بر این که از او تولد پیدا کرده، باید مثلاً تقوا هم داشته باشد، زهد هم ... نه، نمی خواهد این را بگوید که، پس نتیجه چه می شود؟ نتیجه این می شود که ...

س: تخصص که گفت آن ...

ج: پس تخصص نیست. پس بنابراین تخصیص است. اگر آمد گفت تخصیص است. بنابراین اطلاعات شامل می شود. اگر شما دلیل بر تخصیص پیدا کردید خیلی خب؛ تخصیص بزنید. اگر دلیل بر تخصیص پیدا نکردید باید آخذ به چی بکنید؟ به آن عمومات و اطلاعات بکنید دیگه.

«الجواب: المفروض أنّ الالفاظ المأخوذة فی هذه الأدلة لا حقیقة شرعیة لها». مفروض ما، مستدلین به این آیات این است که حقیقت شرعیه نداریم. یعنی در اصول این مطلب روشن شده که شارع حقیقت شرعیه ندارد الفاظ را از معانی عرفیه و لغویه اش برده باشد، نقل داده باشد به یک معانی دیگری، به یک معانی جدیدی، این جور نیست. به خصوص این الفاظ «فالبیع والتجارة مثلاً» از باب مثال «مستعملان فی نفس المعنی العرفی بلا تقييد بأمر یضیق موضوع الحكم» بدون این که از نظر واژگانی و مفهومی تقييد کرده باشد این بیع را، این تجارت را و بقیه الفاظ را، به یک قیودی که در نتیجه موضوع حکمش به احل یا «تجارة عن تراص» که استثنای از «لا تأکلوا» هست که یعنی کلا، عوض شده باشد. این کار را نکرده که به حسب لغت؛ نه، «و علیه فکلّ مصداق ینطبق علیه هذا المفهوم العرفی یشمله الحكم» بنابراین هر مصداقی که منطبق بشود بر آن

مصدق؛ این مفهوم عرفی بیع، تجارت، و بقیه عناوین، این مفهوم عرفی بر آن صادق می‌آید، حکم مذکوره در آن جُمَل هم بر او صادق است. احلّ می‌گیرد. «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» که استثناء است. کلوا می‌گیرد. «رِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ» (بقره / 283) و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده/1) عقد او را می‌گیرد. «و عدم اراده الشارع جریان الحکم فی بعض المصادیق» این جا «یعدّ تخصیصاً و تقييداً لدى العرف للكلامه» اراده نکردن شارع مقدس جریان حکم را در بعض مصادیق مثل این که در کلب مثلاً گفته استثناء زده، یا در بیع ربوی استثناء زده، گفته بیع ربوی باطل است. این معنایش این نیست که آن کلمه بیع آن جا بیع ربوی را شامل نمی‌شد تا بگویند تخصیص است. این تخصیص است. یعنی با این که عبارت هم شامل می‌شد ولی بدانید توی مراد جدی من نیست که تخصیص معنایش همین است.

س: ببخشید؛ این اشکال بنده خدا مثل این که، حرف بنده خدا این نبوده که این موضوعاً خارج از دلیل معنا تغییر می‌کند. می‌گوید این لفظ بیع در این خطاب شریف آمده؛ چون شارع دارد می‌فرماید بیعی که نزد خودش مقبول است را دارد می‌گوید نه بیع عرفی را. حرف بنده خدا این بود. ما باید این را پاسخ بدهیم.

ج: داریم همین را پاسخ می‌دهیم. می‌گوییم چی آقا؟ می‌گوییم شارع حقیقت شرعیه ندارد.

س: شرعی ادعا نکرده.

ج: صبر کنید حالا، شارع حقیقت شرعیه که وضع نکرده، پس این الفاظی را که دارد استعمال می‌کند، این واژگان و این اعراب و بناء و هم‌هاش براساس این معنایی است که پیش عرف است. خودش هم عرب است. کسی که پهلوی امام صادق علیه السلام می‌آمد سؤال می‌کرد، حرف می‌زد، به عنوان این که یک عرب است مثل بقیه عرب‌ها که با هم حرف می‌زنند دارند حرف می‌زنند. که این که نیست. پس بنابراین ظاهر این مطلب، کسی که می‌آید با امام صادق سؤال می‌کند، امام صادق هم نه قبلاً نه بعداً نه اباءش نه ابناءش، هیچ جا هم نفرمودند که ما در لغت‌ها دست‌کاری کردیم و این‌ها، وقتی با هم حرف می‌زنند خب این حرف‌ها را، این الفاظ را به چه معنایی حمل می‌کنند مردم؟

س: محاورات ...

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/06

ج: خب به همین چیزی که توی محاورات خودشان است دارند حمل می‌کنند. پس بنابراین وقتی که این‌طور گفت، اگر فرمود که مثلاً کر چند رطل است؟ می‌گویند آقا، شاید رطلی که ایشان دارد می‌گوید ...، خب رطل همان معنایی است عرف دارد. پیرس، از امام صادق پیرسند شما رطل را دست‌کاری توی آن کردید؟ یک معنای خاصی از آن مرادتان است؟ رطلی که من قبول دارم، رطلی که من قبول دارم یعنی چه؟ بله، چی چی را قبول دارد از همین حرف‌هایش می‌فهمیم که این حرف‌هایش را براساس محاورات عرفیه دارد می‌فرماید. جواب این است. پس بنابراین حقیقت شرعیه که نبود. اگر حقیقت شرعیه بود بله، اگر یک متکلمی آمد گفت که من آقا، کاری به عرف و این‌ها ندارم. من خودم برای الفاظ یک چیزهایی وضع کردم. ما مدرسه که می‌رفتیم ابتدائی و این‌ها، بچه‌ها با همدیگر گاهی می‌گفتیم چه زرگری، یعنی خودمان یک واژگان را برای یک واژگان جدیدی قرار می‌دادیم. می‌گفتیم اگر گفتیم حسن آقا آمد یعنی نیامد. اصلاً آمد، معنایش را ما کردیم نیامد. برای این‌که دیگری نفهمد. وقتی می‌گفتیم آمد دیگران نفهمند چه می‌خواهیم بگوییم. خب ما دست‌کاری کردیم این‌جا خودمان، اما شارع کجا گفته من دست‌کاری کردم؟ خب شارع بله، آن‌که خودش قبول دارد. از کجا می‌فهمیم قبول دارد؟ در طول استعمال کلماتش است. مرادات شارع را در طول حرف زدنش می‌فهمیم، حرف زدنش بر چه اساس است؟ بر اساسی که در عرف است نه این‌که آن قیدی برایش اضافه می‌کند.

خب می‌فرمایند که «لا تخصصاً و خروجاً موضوعياً» که این مستشکل محترم فرمود، تخصیص است نه این‌که تخصص باشد که تخصص شدن در چه صورتی می‌شود؟ به این می‌شود که آن دست‌کاری شده باشد، آن مفهوم عرفی دست‌کاری شده باشد تا صادق نباشد. خب «إذ وضع البیع مثلاً فی العرف» برای چی؟ «تملیک العین أو مطلق المال بعوض» در عرف کلمه‌ی بیع وضع شده برای چی؟ برای تملیک عین بنا بر مسلک عده‌ای که می‌گویند باید مبیع عین باشد. مرحوم امام هم در تحریر الوسیله علی الاحوط فرمودند باید عین باشد. یا نه، مسلکی کسانی که می‌گویند عین لازم نیست باشد مطلق المال است ولو عینیت نداشته باشد، خب فلذا حق را هم می‌گویند می‌شود فروخت ولو عین نیست.

خب «تملیک العین أو مطلق المال بعوضٍ ممن له ذلك عندهم» این تملیکی که صادر می‌شود از کسی که برای اوست ذلک، این تملیک کردن عند العرف. بیع یعنی چی؟ یعنی تملیکی که صادر می‌شود از کسی که برای او این مطلب هست، مثلاً معنایش این است که «ممن له ذلك عندهم» البته این توی همین کلام هم یک تسامحی وجود دارد، حتی این جور هم نیست. فلذا در فضولی نمی‌گوییم بیع نیست با این که عندهم نیست. کسی است که بیاید این را انشاء کند، ما به این می‌گوییم بیع، ما به این می‌گوییم چی؟ باع، به این می‌گوییم بیع، عرف عرب به این می‌گوید ولو لم یکن عندهم، حق ندارد ولی آمد این کار را کرد، این اسم کارش بیع است. شارع هم توی این‌ها نیامده تصرف بکند، بله فرموده اگر فضولی بود یا «احل الله البیع» به آن انصراف دارد از این که از این آدم‌ها، شامل این جور آدم‌ها بشود. «لا عند الشارع» نمی‌خواهد بگوید کسی که له ذلک عند الشارع، عند العرف. «فلو لم یر الشارع الشخص الاعتباری صالحاً لرؤية تشریعیه مع أن العرف» این «تشریحیه» باید باشد «مع أن العرف یراه صالحاً، فهذا لا یوجب خروجه الموضوعی عن قوله «احل الله البیع»» بنابراین اگر شارع مقدس شخص اعتباری را صالح نمی‌داند برای این که باع باشد، چیزی را بفروشد یا چیزی را بخرد مثلاً، یا عقدی را انجام بدهد، اگر این را صالح نمی‌داند به خاطر یک دیدگاه تشریحی که خودش دارد مثل دیدگاه تشریحی‌ای که مستشکل معظم فرمود که دیدگاه تشریحی شارع این است که کلب مال نیست، ملک نیست. این جا هم «الرؤية تشریعیه» می‌فرماید که من شخص اعتباری را صالح نمی‌دانم برای این که از او بیع سر بزند و چیزی که از او سر می‌زند من به آن بیع نمی‌گویم.

«فلو لم یر الشارع الشخص الاعتباری صالحاً لرؤية تشریعیه» با این که عرف «یراه صالحاً» عرف می‌گوید نه می‌شود، بانک صالح است برای این کار، صندوق کذا صالح است برای این کار، شرکت صالح است برای این کار «فهذا لا یوجب خروجه الموضوعی» خروج آن شخص اعتباری، خروج موضوعی آن شخص اعتباری از فرمایش خدای متعال که فرموده «احل الله البیع» این خروج موضوعی نیست که بگوییم بیع اصلاً صادق نیست. نه «احل الله البیع» بنفسه صادق است بواسطه‌ی آن دلیلی که دارد می‌گوید من قبول ندارم، می‌دانیم تخصیص زده «احل الله البیع» را.

س: ??? بیع را کلاً... 21:12

ج: بله؟

س: ??? مستشکل بیع را تخصیصی می داند ???

ج: یعنی واژه‌ی بیع را، نه... واژه‌ی بیع را می‌گویند من واژه‌ی بیع را به کسی اطلاق می‌کنم، مستشکل می‌گوید، به کسی اطلاق می‌کنم که من او را صالح می‌دانم برای بیع کردن یا خریدن یا فروختن، اگر کسی صالح نبود من ولو بگویم بعت، اشتریت برای او اسم این کار را بیع نمی‌گذارم. این اختلاف هست. مثلاً آقای خوئی قدس سره ایشان یک قیودی را در بیع، البته ایشان نمی‌گویند در شرع می‌گویند در عرف این جور است، می‌گویند در بیع باید بایع نظرش به تحفظ بر مالیت مالش باشد و خریدار برای رفع احتیاجش باشد. فلذا شما که می‌روید نانوا می‌خرید، نانوا می‌خواهد چکار کند؟ می‌خواهد مالیت مالش را تحفظ کند، شما که نان می‌خرید برای تغذیه است، می‌گویند این‌جا بیع است. اما اگر صرافی آمد مثلاً دلار را به ریال فروخت، هم شما می‌خواهید آن کسی که ریال می‌دهد می‌خواهد تحفظ بر مالیت مالش کند هم او، ایشان می‌گویند این بیع نیست. فلذا «البیعان بالخیار» خیار مجلس دیگر این‌جاها نیست. می‌گویند باید، خب یک قیودی را ایشان مدعی است که در عرف چنین قیودی وجود دارد، قهراً ایشان می‌گویند در شرع هم هست، چون شارع بیع را به همان معنایی که توی عرف است معنا دارد استعمال می‌کند. فتوا داده به این‌ها ایشان، توی منهاج الصالحین فتوا نگاه کنید این است

س: ... 23

ج: نه نمی‌گویند حقیقت شرعی، این بله گاهی کسی ممکن است بگوید حقیقت شرعی.

حالا شارع بیاورد یک قیودی بگوید من توی مفهوم می‌خواهم این را اضافه بکنم، این اشکال این است که... نه شارع چنین کارهایی نکرده، توی مفهوم چیزی را اضافه نکرده و مرادات خودش را با همین عباراتی که لها معان عرفیه هم از حیث مفرداتش هم از حیث جمله‌اش روی هم رفته مرادات نفس الامر و باطنی خودش را با همین عبارات عرفیه‌ای که مردم از آن می‌فهمند منتقل به عرف می‌کند، نه این‌که بیاورد الفاظ را

دستکاری بکند، جمل را دستکاری، ما احتمال می‌دهیم شاید توی عرف مردم عرب فاعل که مرفوع است خب شاید شارع نه منصوب بخواهد بکند، چنین احتمالی را می‌دهیم اصلاً؟ نمی‌دهیم چنین احتمالی را. خب در واژه‌هایش هم همین‌جور است، در مفرداتش هم همین‌جور است، احتمال نمی‌دهیم که این کار را کرده باشد.

خب می‌فرمایند که اگر شارع یک‌جا قبول نداشت «فلم یر الشارع الشخص الاعتباری صالحاً» این تخصص نیست «بل يعدّ تقييداً و تخصيصاً» اگر چه در لسان شارع در مقام اثبات و گفتگو و بیان نفی موضوع باشد «كأن يقول «لا بيع في الكلب»» لا بيع في الكلب نمی‌خواهد بگوید این بیع... توی بحث به معنای لغوی این‌جا صادق نیست، لا بیع یعنی من به این لسان، می‌گوید بیع را این‌جا نمی‌دانم این تعبیری است به این‌که یعنی حکم آن را من این‌جا قبول ندارم «كما لا يخفى» اگر نخوانید کمالاً یخفی.

«الأمر الثاني، تقييد العناوين المأخوذة في هذه الأدلة بصدورها ممن له أهلية المعاملة» خب اشکال چی بود؟ اشکال این بود که تمسک به این ادله تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی خود دلیل است. برای تقریب این اشکال دو بیان وجود دارد، یک: بیانی که گذشت.

بیان دوم: بیان دوم این است که ما نمی‌گوییم شارع آمده توی مفهوم واژه دستکاری کرده که حرف اولی بود، این را نمی‌گوییم، ولی می‌گوییم این «احل الله البيع» و «تجارة عن تراض» و این‌ها یک قیدی به آن زده می‌شود بحسب ارتکازات عقلائیه، یک قیدی به آن زده می‌شود. پس موضوع می‌شود مجموع بیع با آن قیدش. هر جا شک کردیم که این چیزی که موضوع واقع شده حالا این‌جا صادق است یا نه؟ می‌شود تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه. مثلاً اگر که مولا فرمود، گفتیم آن روز مثال زدیم مثلاً مولا فرمود که «اغسل اذا اصاب ثوبك الكلب فاغسله» خب کلب که معلوم است، اصاب هم که معلوم است، ثوب هم که معلوم است، گفتیم به لحاظ ارتکازات عقلائیه این‌جا یک قیدی وجود دارد، «اذا اصاب ثوبك الكلب رطباً» پس اصابه‌ی به رطب در حال رطوبت موضوع است و الا خشک با خشک که به قول ایشان لا یتجسب. خب پس بنابراین این قید را فهمیدیم حالا از این‌جا شک کردیم که لباس من مرطوب بود یا کلب مرطوب بود یا نه؟ بخواهیم

بگوئیم تمسک کنیم به «اذا اصاب ثوبک الکلّب فاغسله» می شود تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی دلیل؛ به خاطر چی؟ به خاطر این که آن چه که در این عبارت موضوع قرار گرفته است به لحاظ ارتکازات عرفیه مقید است. حالا که مقید شد پس بنابراین، یعنی یک قید نانوشته دارد و تقید به او پیدا می کند بعد التقیّد قهراً تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه می شود. حالا این جا «احل الله البیع» این قدر دامنه اش وسیع است هرچی دزدها و غاصبها و اینها را هم می گیرد «احل الله البیع» اینها را باید ما به تخصیص خارج کنیم یا از اول که خدا فرموده «احل الله البیع» مقصود «احل الله البیع الصادر من الاهل» مقصود است، کسی که اهلیتیش را دارد. غاصب و دزد و ظالم و اینها را اصلاً از اول نمی گیرد. پس «احل الله البیع»، «تجارة عن تراض» و فلان و فلان اینها همه چی هست؟ «أوفوا بالعقود» عقودی که صادره از اهل می شود، این احتیاج حتی ندارد به قید لفظی خارجی، از اول «ضیق فم الرکیه» یعنی از اول بیش از این مقدار برای این کلمات، برای این جمل ظهوری محقق نمی شود. پس «احل الله البیع» نتیجه اش چی می شود «احل الله البیع الصادر من الاهل» این جور می شود. حالا این مستشکل این را می گوید، می گوید ما اول کلام است، نمی دانیم بانک اهلیت دارد یا ندارد؟ صندوق تعاونی کذا اهلیت دارد یا ندارد؟ پس باز تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه شد.

الفرق بین این بیان دوم و بیان اول چی شد؟ آن بیان اول می رفت دستکاری می کرد توی واژه‌ی بیع، این بیان دوم توی واژه‌ی بیع دستکاری نمی کند می گوید بیع همان معنای عرفی و لغوی اش را دارد اما یک قید دارد «البیع الصادر من الاهل» می شود، با این قیدش الان دیگر شک داریم که این جا صادق است یا صادق نیست؟ س: این جا کدام مقدمه؟؟؟ 29 اطلاق خراب می شود یا ...

ج: بله می گوید اطلاق دارد؟ می گوید نه آقا اطلاق ندارد. چرا؟ برای این که یک قید لیبی دارد یک مقید لیبی دارد اولاً، با آن مقید لیبی موضوع مضیق می شود، موضوع که مضیق شد الان شک می کنیم این جا صادق است یا صادق نیست؟

«الامر الثانی، تقید العناوین المأخوذة فی هذه الأدلة» تقید به چی دارند؟ «بصدورها ممن له أهلیة المعاملة» به صادر شدن آن معامله، آن عناوین از کسی که برای او اهلیت معامله هست.

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/06

«توضیح ذلک: الف» این توضیح در سه مقدمه یا دو مقدمه توضیح داده می‌شود.

«الف. لا ریب فی أنّ العناوین المأخوذة فی هذه الأدلة مقیده لباً» نه لفظاً «و ولو بتناسب الحکم و الموضوع و الانصراف» ولو به قرینه‌ی تناسب حکم موضوع که بابا حلیت که نمی‌شود خدا برای همه‌ی بیع‌ها قرار بدهد ولو غاصب باشد ولو دزد باشد، این حلیتی که خدا جعل می‌کند که تناسب ندارد برای همه‌ی این‌ها، این می‌شود تناسب حکم. این تناسبش با این است که از آدم‌هایی که اهلیت این کار را دارند، درست است از آن‌ها. و هم‌چنین به انصرافی که باز انصراف استبعاد این است که بابا خدا بیاید بیع دزدها را هم قبول کند؟ این که نمی‌شود که، این وجه انصراف می‌شود یا تناسب حکم موضوع می‌شود.

خب این مقید است ولو لباً به چی؟ «بصدورها من الاهل و من هنا» چون مقید است «بصدورها من الاهل، یکون بیع السارق و الغاصب خارجاً عن هذه الأدلة بلا احتیاج الی بیان مخصص و مقید» اصلاً مقید و مخصص نمی‌خواهد، این قرینه‌ی لبیه اصلاً خودبه‌خود از اول موضوع را مقید می‌کند «فإنه بلحاظ هذا التقييد یکون الخروج» یعنی خروج غاصب و دزد و این‌ها «موضوعیاً» اصلاً خروج موضوعی دارد، تخصصی دارد «و إن کان عنوان البیع بلا هذا التقييد صادقاً علی بیعهم» یعنی صرف‌نظر از این تقييد صادق است این هم بیع است، می‌گویند دزد فروخت، غاصب فروخت یا خرید، اما با این قیدش که بیع صادر من الاهل باشد دیگر صادق نیست تخصصاً.

«ب. أن أهلیة الشخص الاعتباری و ممثله هو اول الکلام» اهلیت خودش شخص اعتباری و نماینده‌اش، آن مدیرکل، آن نمی‌داند کذا این اول کلام است که این‌ها اهلیت دارند یا ندارند؟ ما تازه می‌خواهیم ببینیم شرع این‌ها را قبول دارد یا ندارد؟ پس تمسک «فالتمسک بهذه الأدلة لإثبات صحة معاملات الشخص الاعتباری» این «بعد» این تمسک «من التمسک بالدلیل فی الشبهة المصدقيه لفنس الدلیل» خود دلیل یک‌جوری شد که دیگر الان تمسک به این دلیل تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصدقيه خودش می‌شود. این ان‌قلت دیگر توضیح می‌خواهد برای فردا ان‌شاءالله!

پایان